Educational Instructions of Cognitive Metaphor of Spring in Mowlana's Mathnavi

Hojjat Allah Omidali[1*] / Fatemeh Soltani[2]

1: Assistant Professor of Persian Language and Literature, Arak University, Arak, Iran (Corresponding Author) Email: H-omidali@araku.ac.ir

2: Associate Professor of Persian Language and Literature, Arak University, Arak, Iran

Abstract

The present research article studied the educational instructions of the cognitive metaphor of spring (season) in the Mathnavi using a descriptive, analytical and deductive method. These instructions are offered within the framework of the teachings and guidance of Murad and the perfect *shaikh* for the education of the *salik*. Concepts such as man's breath and speech, resurrection, perfect *wali*, soul of the lover, universal intellect, divine expansion and grace, evolution of internal states, reviving name, satisfaction of virtuous men are represented in the form of the cognitive metaphor of spring. Some of the components of the findings of this investigation include getting rid of materialistic aspects of life, dominance of the internal world, acceptance of one's liability and fault, gradual nature of human spiritual perfection, observing politeness before the guiding *wali*, avoiding needlessness in front of the guiding *wali*, infusion of happiness and delight in human heart, doing away with disappointment and agony, and the emergence of the spiritual reality of man through examination and affliction.

Keywords: cognitive metaphor, spring, education, perfect *wali*, *salik*

UNCORRECTED PROOF

آموزه‌های تربیتی استعاره شناختی بهار در مثنوی مولوی

حجت اله امیدعلی* / فاطمه سلطانی[۲]

۱: استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اراک، اراک، ایران (نویسنده مسئول) پست الکترونیکی:
H-omidali@araku.ac.ir
۲: دانشیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اراک، اراک، ایران.

چکیده

در این پژوهش آموزه‌های تربیتی مبتنی بر استعاره شناختی «بهار» در مثنوی مولوی بررسی می‌شود. این آموزه‌ها در مثنوی اغلب در قالب تعلیم و رهنمود مراد و شیخ کامل به سالک و برای تربیت او آمده است. مفاهیمی نظیر «نفس و کلام مردان»، «رستاخیز»، «ولی کامل»،«جان عاشقان»، «عقل کلی»، «بسط و لطف الهی» و «انقلاب و تحول احوال درونی»، «اسم محیی» و «رضایت اولیا» در قالب استعارهٔ مفهومی «بهار» آمده‌اند. پژوهش حاضر به روش توصیفی-تحلیلی و به شیوهٔ استقرایی به دنبال پاسخ‌گویی به‌این پرسش است که استعاره شناختی «بهار» در مثنوی مولوی کدام آموزه‌های تربیتی را دربر می‌گیرد؟ برخی از مؤلفه‌های دستاوردهای پژوهش بدین شرح است؛ رهایی از قید آب و گِل، برتری قلمرو جهان درونی، پذیرش عیب و خطای خود، تدریجی بودن تکامل روحی انسان، رعایت ادب در مقابل ولیّ مرشد ادب، پرهیز از استغنا در برابر ولی مرشد، دمیده‌شدن روح نشاط و سرور در قلب بشر و رهایی او از دام نومیدی و رنج، آشکارشدن حقیقت روحانی انسان از طریق آزمون و ابتلا.

کلیدواژه‌ها: استعاره شناختی، بهار، تعلیم و تربیت، ولی کامل، سالک.

۱. مقدمه

"بهار" این رستخیز ناگهان، بیش از هر هنر دیگری در شعر و بر ذهن و ضمیر شاعران و عارفان جلوه‌گر شده‌است تا آنجا که عدهٔ زیادی از شاعران اشعاری طویل به نام «بهاریه» سروده‌اند. مولانا که هر پدیدهٔ آفاقی او را به دنیای درون رهنمون است، بهار و وابسته-های معنایی آن و یا متعلقات آن همچون باران بهاری، باغ، باد بهاری، زمین، سرسبزشدن درختان، شکفتن گلها، باران بهاری و....با جانمایه‌های اندیشه او درآمیخته است. بهار در اندیشه مولانا به دلیل شمول معانی‌ای چون تولد پس از مرگ، حیات دوباره، امیدبخشی و نشاط زایی و لطافت و ظرافتی که دارد، مقوله‌ای زنده، پرجان و پویاست.این واژه با عناصر غنی و سرشارش به همراه خوشه‌های (وابسته‌های) معنایی خود نقش مهمی در

تصویرسازی و مضمون‌آفرینی کلام مولانا دارد. مولانا برای تبیین و تفهیم تجربه‌های عرفانی و درونی خود به زیباترین شکلی ازاین امکانات بهاری بهره می‌گیرد. در ذهن مولانا میان مظاهر طبیعت و افکار و کردار انسان تناسب وجود دارد. هرچند خود معتقد است عالم صورت در مقابل عالم معنا بسیار کوچک و حقیر است و مفاهیمی همچون بهار که از متعلقات عالم صورت است نمی‌تواند مفاهیم عالم معنا را آنچنان که شاید، تبیین کند:

آن زمین و آسمان بس فراخ　　کرد از تنگی دلم را شاخ شاخ

(دفتر ۱ / بیت ۲۰۹۹)

مولوی از طریق تشبیه، استعاره، تمثیل، نماد و دیگر شگردهای بلاغی در مثنوی و با کمک از حکایت‌های میانی اندیشه‌های خود را بیان می‌کند یکی از شگردهای او شکستن خوانش‌های مألوف است و با خوانشی طوفانی از حکایات و تجربیات خود و دیگران، الگویی نوین طرح ریزی می‌کند و غالبا بینش های جدید خود را در قالب ا ستعاره‌ها و حکایت‌های نو بیان می‌کند و تلاش دارد با تمثیل‌ها و ا ستعاره‌ها به سمت نمادهای خاص خود حرکت کند تا قلمرو ادراک مخاطب را گسترش دهد. زمینه‌ها و شیوه‌های تکثر معنا در مثنوی بر اساس الگوها و حلقه‌های متعدد و زنجیروار، قابل ردیابی و تحلیل است.

مثنوی شبکه‌ای از تعاملات و تقابلات است که تشعشعات معنایی آن در حین خواندن آشکار می‌شود و در فرایند خوانش، تعدادی از معناهای محتمل و تعبیه شده در متن جلوه‌گری می‌کند. در کنار روابط معنایی و دلالت‌های حاصل از آن، نوع و موقعیت واژگان و ترکیب‌ها همچنین روابط موازی و متقابل آنها نقش بسزایی در روند پویایی شعر دارد.

زبان یک سیستم پویا و انعطاف‌پذیر است که در آن مفاهیم و نشانه‌ها با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند واین ارتباط‌ها بر ا ساس تاریخچه و ا ستفاده‌های زبانی شکلاقع ساختار

UNCORRECTED PROOF

زبان متاثر از شناخت است و نمود شگردهای خاص مفهوم سازی یک موقعیت در عبارت‌های زبانی جلوه گر می‌شود. نظریه استعاره مفهومی به ما کمک می‌کند تا پیچیدگی‌ها و چالش‌های زبانی، بهتر قابل فهم و تحلیل باشد و به‌این نکته پی برد که در زبان، چه اشتراکات بنیادینی برای ساخت جملات وجود دارد.

۱-۱. بیان مسأله و پرسش‌های پژوهش

از دیدِ زبان شناسان شناختی عبارت‌های زبان شیوه خاصی از ادراک صحنه جاری زبان زندگی روزمره را رمز گذاری می‌کند. یعنی رمزگذاری زبان به عواملی چون کانون توجه، گزینش، روش‌ها و شیوه‌های مقوله بندی، دیدگاه و ... بستگی دارد. بهار یکی از مفاهیم رازناک و پرتکرار در مثنوی است که با تأمل در آن و کشف تأویلات مرتبط با آن می‌توان درک کرد. مولوی با خلاقیت و استعداد سرشار خود بهار و مفاهیم مربوط به آن را در منظومه هنری و روحی خود ذوب و دگرگون ساخته و در نتیجه‌این کیمیاگری، مفاهیم و سایه روشن‌های جدید خلق کرده است. این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی قصد دارد این سوالات را بررسی کند: استعاره شناختی "بهار" چه خوشه‌های تصویری دارد؟ و کدام آموزه‌های تربیتی را دربر می‌گیرد؟ جامعه آماری این جستار شش دفتر مثنوی است.

۲-۱. پیشینه پژوهش

پژوهش‌های متعددی درباره استعاره مفهومی انجام شده است برخی از پژوهش‌های مرتبط با ابن موضوع پژوهش حال حاضر ذکر می‌شود: مقاله «استعاره مفهومی نور در دیوان شمس» (بهنام، ۱۳۸۹) نور و خوشه‌های تصویری مربوط به آن را در غزلهای

UNCORRECTED PROOF

مولوی بررسی کرده است و این نتیجه به دست آمده است که شناخت و معرفت، مقوله‌ای بصری است که در جایگاه انگارهٔ استعاری اولیه در ژرف‌ساخت دیوان شمس نمودار شده است. در مقاله «تحلیل خشم در مثنوی مولوی بر اساس نظریه استعاره مفهومی لیکاف» (امیدعلی، ۱۴۰۰) بیان شده است در مثنوی خشم مورد توجه خاص مولوی است و با تحلیل آن بر اساس نظریه استعاره مفهومی‌این نکته را تشریح کرده است بسیاری از تصاویر شعری مثنوی در ارتباط با خشم وآموزه‌های تعلیمی آن با مفاهیم بنیادین استعاری خشم تناسب دارد. مقالهٔ «استعاره مفهومی رویش در معارف بهاء ولد» (زرین فکر، ۱۳۹۲) مقاله با تحلیل و توصیف استعاره‌های رویشی ـ استعاره‌هایی که در آنها از اصطلاحات حوزهٔ گیاهان و روییدنی‌ها، برای قابل‌درک کردن مفاهیم انتزاعی استفاده می‌شود ـ در کتاب معارف به تحلیلی بخشی از دیدگاه‌های مهم بهاءولد درباره مسائل عرفانی و کلامی پرداخته است. مقاله «بررسی استعاره مفهومی «جهان هستی درخت است» (سلطانی، ۱۳۹۸) استعاره مفهومی عالم هستی را در حوزه درخت وخوشه-های معنایی مرتبط با آن بررسی کرده است. مقالهٔ «تحلیل شناختی استعاره مفهومی "جمال" در مثنوی و دیوان شمس» (علامی، ۱۳۹۵) با بررسی کارکردهای استعارهٔ مفهومی جمال و خوشه‌های تصویری مربوط به آن در مثنوی و دیوان شمس بیان داشته است که انگارهٔ استعاری «خداوند دیدنی است»، در ژرف‌ساخت‌این دو اثر نمایان است. نویسندگان بن‌مایهٔاین استعارهٔ مفهومی را نظریهٔ رؤیت دانسته‌اند که‌این نظریه با ورود به گفتمان عرفان در بافتِ استعاری جمال قرارگرفته است. مقالهٔ «استعاره شناختی عشق در مثنوی مولانا» (اسپرهم، ۱۳۹۷) به بررسی استعاره‌هایی پرداخته که با محوریت عشق در مثنوی نمود داشته است.این استعاره‌ها گاه تصویری مثبت از عشق ارائه داده‌اند و گاه صفات و ویژگی‌های منفی عشق را برجسته کرده‌اند، در برخی موارد نیز دوپهلو یا خنثی بوده‌اند. باوجود پژوهش‌هایی که در حوزه استعاره شناختی در آثار مولوی صورت گرفته است، تاکنون پژوهش مستقلی انجام‌نشده است که به بررسی استعاره شناختی بهار

در مثنوی بپردازد. پژوهش حاضر قصد دارد با توجه به خوشه‌های تصویری تکرارشونده بهار در مثنوی مولوی اشارات و مفاهیم نهفته در آن تحلیل و بررسی شوند.

۲. مبانی نظری پژوهش

نظریه استعاره مفهومی یکی از مفاهیم مهم در زبان‌شناسی و فلسفه زبان است که به تبیین روابط میان مفاهیم و نشانه‌ها می‌پردازد.این نظریه براین ا صل تأکید دارد که زبان از طریق استعارهٔ مفاهیم، به معنا می‌پردازد و ارتباط میان مفهوم و نشانه به صورت تصادفی و خالی از هرگونه ارتباط ضروری است.

زبان نظامی ارتباطی و مبتنی بر نظام مفاهیم ذهنی است. در هر نظام فکری مجموعه‌ای از استعاره‌ها وجود دارنداین مجموعه استعاره‌ها وقتی در خدمت یک‌ایدئولوژی قرار می‌گیرند مدل تازه‌ای از واقعیت را خلق می‌کنند استعاره‌ها با خلق مدل تازه‌ای از واقعیت و جایگزینی آن با مدل‌های قبلی‌ایدئولوژی‌های گوناگونی را وارد دستگاه شناختی شخص می‌کنند.

اهمیت استعاره فقط در کاربرد واژه، عبارت یا جمله نیست؛ بلکه هر استعاره‌ای یک مدل فرهنگی در ذهن‌ایجاد می‌کند که زنجیره رفتاری بر اساس آن برنامه‌ریزی می‌شود. بر اساس‌این دیدگاه، استعاره برحسب ضرورت و نیاز بشر به درک و بازنمایی پدیده‌های ناآشنا و با تکیه‌بر ساخت‌واژه‌ها و اطلاعات قبلی شکل می‌گیرد و در جولان فکری و تخیل نقش مهمی‌ایفا می‌کند. (ر.ک. هاشمی، ۱۳۸۹: ۱۲۰).

۲-۱. استعاره شناختی

ظهور و رشد علوم شناختی و شاخه‌های آن -به‌ویژه زبان‌شناسی‌شناخت- مسیر مطالعه استعاره را توسعه و تغییر داد. قبل از آن استعاره، ابزاری شاعرانه و شگردی بلاغی در متون ادبی بود که با فراگیر شدن علوم شناختی ابزاری برای اندیشیدن و فهم امور انتزاعی

ACCEPTED PROOF

معرفی شد به گونه‌ای که امور انتزاعی و مفاهیم پیرامون انسان‌ها به کمک استعاره‌ها قابل فهم است.

نظریه استعاره مفهومی برای اولین بار در کتاب لیکاف و جانسون با عنوان «استعاره‌هایی که بر اساس آن‌ها زندگی می‌کنیم» مطرح شد.این نظریه، دیدگاه‌های کلاسیک استعاره را به چالش کشید و مدعی شد که جایگاه استعاره تنها در کلام ادبی و برای زیبایی سخن نیست؛ بلکه در زبان روزمره و نظام مفهومی انسان‌ها جای دارد و در خدمت شناخت قرار می‌گیرد. (ر.ک. امیدعلی، ۱۴۰۰: ۶۱) لیکاف نشان داد مفاهیمی چون؛ زمان، زندگی و مرگ که درک آنها به‌عنوان مفاهیمی انتزاعی قابل درک نیست، به شکل استعاری درک می‌شوند. او در رویکرد شناختی خود به بررسی استعاره‌های شعری، توجه کرد؛ چراکه درک استعاره‌های شعری مستلزم فهم و آشنایی با استعاره‌های قراردادی است و شاعران هم از استعاره‌های مادی در زبان روزمره بهره می‌گیرند تا جنبه‌های دیگری از واقعیت را به ما نشان دهند. (لیکاف، ۱۳۹۰: ۱۳۷-۱۳۸).

۲-۲. حوزه‌های استعاره مفهومی

استعاره مفهومی در اصل فهم و تجربه یک حوزه مفهومی بر اساس حوزهٔ دیگر است. هر استعاره مفهومی از دو حوزهٔ مفهومی تشکیل می‌شود که در آن، یک حوزه در چهارچوب حوزهٔ دیگر درک می‌شود.این دو حوزه در استعاره‌های مفهومی نام‌های خاصی دارند؛حوزه مبدا و حوزه مقصد؛ حوزه مبدا آن است که نمودار بیانات استعاری است حوزه مقصد حوزه‌ای است که سعی داریم آن را درک داریم. به بیانی دیگر آن حوزه‌ای که استعاره از آن استخراج می شود تا حوزهٔ مفهومی دیگری را درک کنیم، "حوزهٔ مبدأ" (source domain) و آن حوزهٔ مفهومی را که بدین روش درک می‌شود، "حوزهٔ مقصد" (target domain) می‌نامند. یعنی یک مفهوم انتزاعی‌تر را به عنوان مقصد و مفهوم ملموس‌تر یا عینی‌تر را به عنوان مبدا به کار می‌گیریم. مفهومی می‌تواند

حوزه مبدا یک اســتعاره مفهومی قرار بگیرد که با بخشــی از حوزه مقصــد که باید به گونه‌ای استعاری درک شود همبستگی و تناظر ساختاری داشته باشد به‌این صورت که اجزای آن دارای جفت متناظر در حوزه مقصد باشند.

هریک از این حوزه‌ها مجموعه منسجمی از تجربیات است. آنچه در استعاره مفهومی روی می‌دهد، «نگاشت» دو حوزه است و نگاشت مهم‌ترین رکن در ساختار استعاره اســت؛ چنانکه لیکاف اســتعاره را «نگاشــت بین قلمروها در نظام مفهومی می‌داند» (لیکاف، ۱۳۹۰: ۱۳۷) نگاشــت دســتگاه منظمی از ارتباطاتی اســت که بین عناصــر و اجزای سازنده حوزه مبدا و مقصد وجود دارد. یعنی نگاشت، تناظرهایی است که بین اجزای ســازنده قلمروهای مبدا و مقصــد پیوند می‌دهد. این دو قلمرو دارای اشــتراکاتی هســتند. در ارتباط با اســتعاره‌این قلمروها باید به قلمروهای فراگیر متفاوتی تعلق داشــته باشند؛ مثلا در استعاره "بسط بهار است" قلمرو بهار بر قلمرو بسط نگاشت شده است. دراین نگاشــت جنبه های متعددی از قلمرو طبیعی و عینی و ملموس بهار به قلمرو انتزاعی و روحی بســط انتقال می یابد؛ دل ســالک= باغ، احوال لطیف ومعارف الهی= انواع گل و سبزه‌ها، قبض روحی= خزان.

درک یک استعاره مفهومی درک دستگاه نگاشتهایی است که برای یک جفت مبدا – مقصد به کار می‌روند چنین‌ایده‌ای از نگاشت بین مبدا و مقصد برای بیان منطق قیاسی و استنتاجی استفاده می‌شود.

UNCORRECTED PROOF

۳- بحث و بررسی

مولوی به شکل متمایزی اندیشه‌های نغز و احساس‌های لطیف خود را در جدال دائمی فضائل و رذائل اخلاقی انسان‌ها مطرح می‌کند و با منبع اصلی پیوند معنایی برقرار می‌کند در واقع او با دخل و تصرف هنری خود، معانی را در قالب تصاویر متفاوت و ممتاز تفهیم می‌کند. او سعی دارد بایدها و نبایدهای مطرح در جامعه را تشریح کند و برای اصلاح ساختار اجتماعی موجود و ضابطه مند ساختن روابط انسانی، بستر لازم را فراهم آورد تا با حکایات و با کمک خرده حکایت‌های دیگر زمینه تطور و بسط مفاهیم و گذار از یک حکایت عادی به وادی مفاهیم عرفانی را میسر سازد.

او اندیشه‌ها وایدئولوژی‌های خود را به کمک استعاره، مدل سازی می‌کند و با صورت بندی و تبیین مجموعه‌ای از باورها وایده‌های خود با مدل سازی استعاری، شبکه‌ای از روابط میان استعاره‌های مفهومی‌ایجاد می‌کند تا گزاره‌های مربوط به‌ایدئولوژی خود را تبیین کند.

استعاره‌ها علاوه براینکه برای درک‌ایدئولوژی‌ها، احساس و امور انتزاعی ابزاری کارآمد هستند می‌توانند حوزه مفهومی مقصدشان را تغییر بدهند و ساختاری تازه به

UNCORRECTED

وجود آورند و یک زنجیره از روابط استعاری متفاوت شکل دهند. دراستعاره مفهومی همه تناظرها و نگاشت‌ها، براساس یک نگاشت محوری و اصلی تعریف می شوند که آن هسته مرکزی، «استعاره مرکزی» نامیده می‌شود. در مثنوی مولوی استعاره‌های اصلی و مرکزی حوزه بهار به شکل ذیل دسته‌بندی می شود که هر کدام ازاینها، شبکه معنایی مربوط به حوزه‌های مبدا و مقصد خود را دارند:

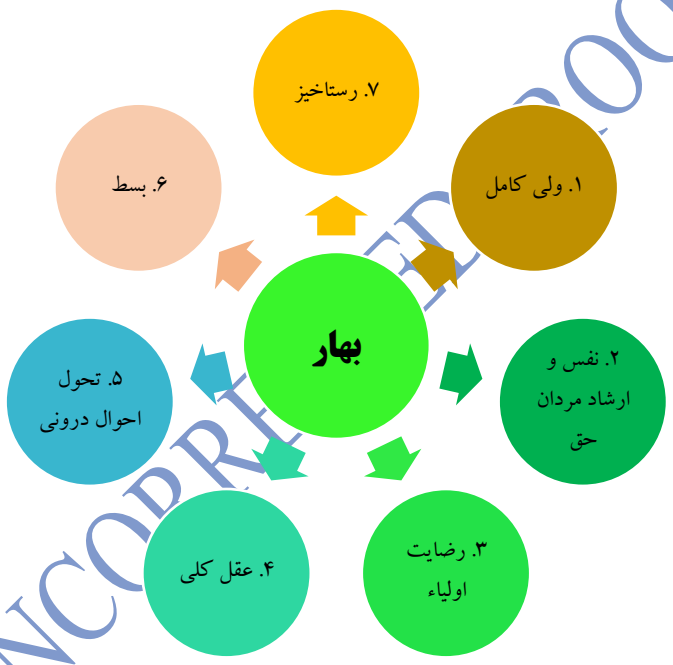

استعاره‌های مرکزی مرتبط با بهار در مثنوی مولوی

در ادامه هر کدام از موارد را تشریح می کنیم:

۱-۳. ولی کامل بهار است

عرفان مهم‌ترین بستر فرهنگی است که مولوی در آن پرورش یافته است. او مدل‌های‌ایدئولوژیک ذهنی خود را با چشم اندازهای تازه‌ای از مفاهیم عرفانی در اختیار

UNCORRECTED PROOF

مخاطب قرار می‌دهد. مولوی در مثنوی شبکه‌ای از مفاهیم را طرح ریزی و روایت می‌کند که دارای انسجام ساختاری است که با تحلیل همسازها و واحدهای سازنده تصاویر مهارت و خلاقیت او آشکارتر می‌شود. او برای شرح و بسط یک مطلب عرفانی با مقدمه‌چینی و خلق خوشه‌های معنایی و تصویری و استعاره‌های ترکیبی که ارائه می‌دهد مخاطب را اقناع می‌کند و در مواردی اهداف یک مجموعه تصویری با مجموعه‌ای دیگر همپوشی دارد و «وقتی اهداف با یکدیگر هم‌پوشی داشته باشند میان استعاره‌ها نیز همپوشی وجود دارد. در نتیجه انسجام شکل می‌گیرد استعاره‌های ترکیبی قابل قبول در زبان از چنین هم‌پوشی‌ای برخوردارند.» (گندمکار، ۱۳۹۶: ۱۶۹) خوشه‌های تصویری استعاره مرکزی "ولی کامل بهار است" به شکل زیر است:

یـــار، آیینـــه اســـت جـــان را حَـــزَن — در رُخِ اینـــــه‌ای جـــــان دَم مـــــزن

تـــا نپوشـــد روی خـــود را از دَمَـــت — دَم فـــرو خـــوردن بیایـــد هـــر دَمَـــت

کـــم ز خـــاکی؟ چونکـــه خـــاکی — از بهـــاری صـــد هـــزار اَنـــوار یافـــت

آن درختـــی کـــو شـــود بـــا یـــار جُفـــت | از هـــوایِ خـــوش ز سَـــر تـــا پـــا شِـــکُفت
در خـــزان چـــون دیـــد او یـــارِ خـــلاف | در کشـــید او رُو و سَـــر زیـــر لحـــاف
چونکـــه زاغـــان، خیمـــه بـــر بهمـــن زدنـــد | بلـــبلان پنهـــان شـــدند و تـــن زدنـــد
زآنکـــه بـــی گلـــزار ، بلبـــل ، خـــامُش | غیبـــتِ خورشـــید ، بیـــداری کُـــش اســـت

(۳۱-۴۲/۲)

مولوی بر لزوم «همنشینی و دوستی» سالک با یار صالح و مرشد کامل تأکید دارد. همچنانکه درخت در اثر دمسازی و همراهی با بهار شکوفا می‌شود و میوه می‌دهد و به کمال می‌رسد، سالک هم با دمسازی، همنشینی و همنفسی با ولی کامل که به مثابه بهار است، خلاصهٔ رموز درونی و اسرار باطن خویش را آشکار می‌کند و خرم و بانشاط و پر بار و برگ می‌شود. اما آن‌گاه که همین درختان در مجاورت پاییز یا همان یار نامناسب قرار بگیرند، سرسبزی و زیبایی خود را از دست می‌دهند و سرد و تیره و افسرده می‌شود و استعداد باطنی آنها نمایان نمی‌شود.

آموزه‌های تربیتی ابیات بالا در قالب استعاره بهار چنین است:

- در مقابل ولیّ مرشد باید ادب را رعایت کرد.
-در برابر استاد کامل سکوت و خاموشی گزیدن اصل مهمی است.
- تنها در سایهٔ همنشینی و صحبت با یار صالح و مرشد کامل اسرار باطن سالک نمایان می‌شود.

۲-۳. نفَس و ارشاد ابدال، بهار است.

مولوی تلاش می‌کند وسعت حوزه عرفان را به گونه‌های مختلف به نمایش بگذارد و با با زنجیره‌ای از تصـــاویر فاصـــله‌های موجود بین مراتب شـــناخت عارفان و شـــناخت انســـان‌های عادی را کم کند و با تحلیل ســـاختارهای ژرف مفاهیم عرفانی به مخاطب کمک می‌دهد تا ســـاز و کار آنها را بشـــناســـد و ازاین رهگذر به رموز تحولات روحی

سالکان واقف شود و با همچینی و همنشینی شبکه‌ای از تقابلات و تعاملات کلمات، به خوانشی تازه دست یابد.

در عرفان ابدال و مردان رهبران الهی و طبیبان نفوس بشـرند و برای حمایت و نجات انسـان‌ها خلق شـده‌اند که وظیفه خطیر هدایت مردم را به دل و جان به عهده می گیرند. ابدال اولیای الهی هسـتند که با تحول باطن مبدل گشـته اند، خانه دل خود را برای پذیرش حقیقت پاک و مصفا کرده اند. مولوی در وصف آنها می گوید:

اولیـــا اطفـــال حقنـــد ای پســـر در حضـــور و غیبـــت ایشـــان بـــاخبر

(۷۹/۳)

و در جایی به مبدل گشتن آنها اشاره کرده است:

چـون مبـدل گشـته‌اند ابـدال حـق نیســـتند از خلـــق برگـــردان ورق

(۳۱۹۲/۶)

مولوی در یکی از بخش های بسـیار مهم و عمیق حکایت دقوقی که یکی از حیرت آورترین حکایت‌های مثنوی اسـت جلوه گری ابدال در صـور متفاوت شـمع، مرد و درخت و نیز یگانگی و هفتگانگی پی در پی‌ایشـان را به نمایش می گذارد. (ر.ک. خاتمی، ۱۳۹۶: ۱۱) این دگرگونی‌ها و تبدیل از صـورتی به صـورت دیگر و دگرگونی ها و مظاهر متفاوت،همگی جلوه های مختلف حقیقت‌اند که هر لحظه به شکلی و رنگی در می‌آیند به تعبیر دیگر یک حقیقت است که جامع و مظهر و صورت بدل می کنند.

UNCORRECTED PROOF

غ... ی و آبی دیگر است آسمان و آفتابی دیگر است

ناید آن الّا که بر خاصان پدید باقیان فی لَبس مِن خَلق جدید

هست باران از پی پروردگی هست باران از پی پژمردگی

نفعِ باران بهاران بوالعجب باغ را باران پاییزی چو تب

آن بهاری، نازپروردش کند وین خزانی، ناخوش و زردش کند

همچنین سرما و باد و آفتاب بر تفاوت دان و سر رشته بیاب

همچنین در غیب انواع است این در زیان و سود و در رِیح و غَبین

این دم ابدال باشد زآن بهار در دل و جان روید از وی سبزه زار

فعل باران بهاری با درخت آید از انفاسشان در نیکبخت

گر درخت خشک باشد در مکان عیب آن از باد جان افزا مدان

بـــاد، کـــارِ خـــویش کـــرد و بروزیـــد آنکـــه جـــانی داشـــت، بـــر جـــانش گزیـــد

(۲۰۳۵-۲۰۴۵/۱)

دراین ابیات سخن از «بهار غیبی»، «آسمان غیبی»، «ابری غیبی»، «باران غیبی» است، مولانا در جایی دیگر می‌گوید:

غیـــر بهـــار جهـــان هســـت بهـــاری نهـــان مـــاه رخ و خـــوش دهـــان بـــاده بـــده ســـاقیا

(مولوی، ۱۳۸۰: ۵۹)

سود و زیان بهار غیبی و مجموعه عناصر مرتبط به آن نیز متنوع است؛ می‌تواند هم حیات‌بخش باشد و هم سبب پژمردگی شود. دم و کلام روح بخش اولیاالله که متأثر از آن بهار معنوی و نفخه‌های جانبخش الهی است، آنگاه که در درخت وجود طالب دمیده می‌شود، همچون فعل باران بهاری، آن را تازه و باطراوت می‌کند و وجود آنها را به سبزه زار معرفت تبدیل می‌کند و به آنها حیات معنوی می‌بخشد اما اگر سالکی با عقل جزیی خود از تعالیم مرشد خود راه به جایی نبرد و باد پاییزی همچون نفس و هواهای نفسانی شاخ و برگ وجود او را فسرده و ناتوان کند، نکوهشی متوجه راهنمای او نیست؛ بلکه عیب از خود سالک است که جان و روحش هوشیار نیست و درنتیجه نهال باطن او از دم بهاری اولیاء شکفته نمی‌شود. تنها به مدد عقل و ارشاد ولی خدا که همچون بهاران است می‌توان خزان وجود سالک را باطراوت، سرسبز و بهاری کرد و سبب حیات و رویش درخت وجود او شد.

از نظر مولانا سربرآوردن گیاه و گل در فصل بهاران همانند رهایی یافتن جان عارفان از قید آب و گل است. بهار، نفَس و ارشاد مردان حق است و باران پاییزی در مقابل باران بهاری، تجلیات قهریه خداوند است. (مقتبس از شرح کبیر انقروی، ج۳/ ۸۰۹) باران بهاری نفس پاک مردان خدا و سبزه زار معرفت مریدان است. این نفس ابدال از تأثیر آن بهار معنوی (فیوضات الهی)حاصل می‌شود.

آموزه‌های تربیتی این ابیات در قالب استعاره بهار چنین است:

- باید از قید آب و گِل رهایی یافت و در هوای عشق حق رقصان شد.

-قلمرو جهانِ درون، بالاتر و برتر از جهان برون است.

-سطح پذیرش متربی باید والا باشد. او باید مسؤولیت عیب و خطای خودت را بپذیرد.

-اینکه سالک از مرشدی برحق تعالیم می‌گیرد ولی راه به جایی نمی‌برد، عیب از خود سالک است.

۳-۳. رضایت اولیا فصل بهار است.

در عرفان اسلامی، اولیاء الهی یا اولیا الله به اشخاصی اشاره دارد که به دلیل نزدیکی و ارتباط خاصی که با خداوند دارند، از طریق عشق و تقرب به او، به مراتبی بالاتر از دیگر انسان‌ها دست یافته اند.این افراد به عنوان راهنماها و مرشدان در مسیر رسیدن به خداوند و تحقق عشق الهی برای انسان‌ها عنوان می‌شوند. اطاعت و پیروی از اولیای الهی در عرفان اسلامی نقش بسیار مهمی در سعادت و رشد مریدان دارد.این اطاعت و پیروی به معنای قبول و اجرای دستورات و راهنمودهای آنها ست و می‌تواند به مریدان کمک کند تا به سعادت و رشد روحی دست یابند. همچنین می‌تواند باعث تقویت‌ایمان، اخلاق و عشق الهی در مریدان شود.

همنشینی و مصاحبت با اولیای الهی و اقامت در سیرو سلوک عرفانی اهمیت والایی دارد و مولوی بارها در حکایت مثنوی -از قبیل: خدوا نداهتن خصم در روی امیرالمومنین(دفتراول: ۳۷۷۲-۳۷۲۱)، جدا ساختن باغبان فقیه و صوفی وعلوی را از هم(دفتر دوم: ۲۲۱۳-۲۱۶۹)، رنجاندن امیری خفته‌ای را که مار در دهانش بود (دفتر دوم: ۱۹۳۱-۱۸۷۸)و ....- به‌این امر اشاره کرده، آن را تبیین نموده است. مولوی در داستان پیر چنگی می‌گوید نغمه‌ای که در درون اولیا وجود دارد زندگی و حیاتی بی بها به مریدان می‌بخشد و جان آنها را تازه می‌کند:

UNCORRECTED PROOF

انبیـــا را در درون هـــم نغمه‌هاســـت　　طالبـــان را زان حیـــات بی‌بهاســـت

نشـــنود آن نغمـــه‌ها را گـــوش حـــس　　کـــز ســـتمها گـــوش حـــس باشـــد نجـــس

... نغمـــــه‌های انـــــدرون اولیـــــا　　اوّلاً گویـــــد کـــــه ای اجـــــزای لا

هـــین ز لای نفـــی ســـرها بـــر زنیـــد　　ایـــن خیـــال و وهـــم یکســـو افکنیـــد

... گویـــد ایـــن آواز ز آواهـــا جداســـت　　زنـــده کـــردن کـــار آواز خداســـت

(۱۹۲۵ /۱)

انتقال‌این مفاهیم مهم و تجربه‌های عرفانی کار آ سانی نیست ا ستعاره مفهومی از نظری برای تسهیل در امر رسانگی زبان است. عارف یا نویسنده در ساخت استعاری در جهت رسانندگی بهتر مفهوم، سعی در بهترین راه انتقال مفهوم را دارد. اما باید توجه داشت که‌این انتقال همانند انتقال اشیاء نیست. استعاره مرکزی رضایت اولیاء الهی بهار است و خوشه‌های تصویری آن را در مثنوی به صورت زیر می‌توان نمایش داد:

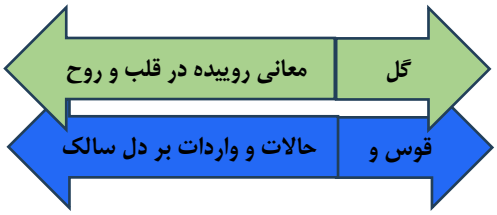

باغبـــانِ مُلـــک، بـــا اقبـــال و بخـــت — چـــون درختـــی را ندانـــد از درخـــت؟
آن درختـــی را کـــه تلـــخ و رد بُـــوَد — و آن درختی کـه یـکـش هـفـتصـد بُـوَد
کـــی برابـــر دارد انـــدر تربیـــت؟ — چـون ببـیـنـدشـان بـه چشـمِ عـاقـبـت
کـآن درختـان را نهایـت چیسـت؟ بَـر — گـر چـه یـکسـانـنـد ایـن دَم در نـظـر
گـــر بُـــدی بـــا تـــو ورا خنـــدهٔ رضـــا — صـــد هـزاران گُـل شـــکـفـتی مـر تـو را
چـــون دلِ او در رضـــا آرد عمـــل — آفتـــابی دان که‌ایـــد انـــدر حَمَـــل
زو بخنـــدد هـــم نهـــار و هـــم بهـــار — درهـم آمـیـزد شـــکـوفـه و ســـبـزه‌زار
ســـرخ و ســـبز افتـــاد نســـخِ نوبهـــار — چـون خـطِ قـوس و قُـزَح در اعـتـبـار
امتحـــان‌هـــای زمســـتان و خَـــزان — تـابِ تـابسـتـان بـهـارِ هـمـچـو جـان

(۱۶۰۱ /۲)

عارفان کامل به عنوان مربیان بشری به‌وسیلهٔ نورالهی و چشم آخربین خود به تمام ابعاد درونی انسان‌ها آگاه هستند و به‌آسانی می‌توانند افراد انسانی را از هم بازشناسند. درختان همان افراد انسانی هستند که به دو دسته شجره طیبه و خبیثه تقسیم شدند که مراد از آن صالحان و طالحان‌اند (زمانی، ۱۳۸۶: ۱۵۶۴/۲) غایت صالحان که مشمول تربیت خاص اولیا قرار می‌گیرند، بارآوردن و میوه دادن است اما طالحان و حسودان که گوهر آنها بد است، همواره در جوش و خروش هستند. مولانا در ادامه می‌گوید

CORRECTED PROOF

رضایت و تأیید استاد کامل از اعمال سالک خود سبب می شود هزاران گل معنی در قلب و روح تو شکفته شود. رضایت اولیا همچون آفتابی است که وارد برج حمل؛ یعنی نخستین ماه بهاری می‌گردد. درحقیقت تأیید او همچون فصل بهار است که سبب شکوفا شدن گل‌های معارف در دل سالکان می‌شود. آنگاه که برگ روح مرید زرد و افسرده می‌شود، بدان معناست که رضایت استاد کامل را به‌همراه ندارد. رضایت مراد و شیخ کامل در دل مرید و سالک قوس قزح یا همان حالات و واردات متنوع پدیدار می‌کند.

آموزه‌های تربیتی ابیات بالا در قالب استعاره بهار چنین است:

- مربیان بشری یعنی انبیا و اولیا روحیات و شخصیات آدمیان را از یکدیگر تمیز می‌دهند. و در تربیت و پرورش هریک یکسان عمل نخواهدکرد.
- رویش معانی در قلب و روح و پدیداری شکوفه‌های معارف در دل سالک وابسته به تأیید و رضایت عارف کامل است.
-ناخرسندی شیخ از سالک سبب افسردگی و عدم ایجاد شور و نشاط معنوی در باطن او خواهدشد.

۴-۳. عقل کلی بهار است

مولوی به اهمیت عقل و خرد در روایات و متون دینی، فلسفی و کلامی آگاه است و عقل در آثار ادبی او جایگاه ویژه‌ای دارد و همیشه عقل مساوی با عقل جزوی و جزئی‌نگر و سطحی‌نگر نیست. در اندیشهٔ او گاه عقل ارزش والایی می‌یابد و فواید و کارکردهای بسیاری بر آن بار می‌شود و در موارد بسیاری‌این عقل است که راهگشای انسان در زندگی است و لازمه زیستن و درست زیستن دراین عالم خاکی است. البته عقل در مراتب بالاتر به عقل کلی و عقل عقل و نور نور و عقل غیب‌بین و عقل ابدالان تبدیل می‌شود که آن هم در جای خود بحث بسیار مهمی است. یک از مشهورترین تقسیم بندی‌های او درباره عقل تقسیم به عقل کلی و عقل جزئی است که ویژگی‌ها و

کارکردهای آنها را بیان می‌کند. برای توضیحات بیشتر (ر.ک. فولادی و یوسفی، ۱۳۸۳) مولوی عقل کلی را با اسامی گوناگونی ذکر می‌کند؛ مانند: عقل عقل، عقل کامل، عقل شریف، عقل ابدالان، عقل احمد و ...

در مجالس می طلب اندر عقول　　آن چنان عقلی که بود اندر رسول
زآنکه میراث از رسول آن است و بس　　که ببیند غیبها از پیش و پس
(۲۶۲۵ /۶)

و در جایی دیگر عالم را صورتی از عقل کل می‌داند:

کل عالم صورت عقل کل است　　کوست بابای هر آنک اهل قل است
چون کسی با عقل کل کفران فزود　　صورت کل پیش او هم سگ نمود
(۳۲۶۰ /۴)

دراین ابیات مولانا علم را صورتی از عقل کل می‌داند و آن را اصل و پدر و بابای اهل قل و اهل توحید می‌داند. همین عقل است که کیمیاگر است و آب و گل را به زر تبدیل می‌کند و این جهان با همه بدی‌هایش برای کسی که بااین عقل در صلح با شد، چون بهشت است.

جهد کن تا پیر عقل و دین شوی　　تا چو عقل کل تو باطن بین شوی
(۲۱۷۹ /۴)

مولانا پس از تمثیل عقل به شتربان، اولیا را عقل عقل معرفی می‌کند:

عقل تو همچو شتربان تو شتر　　می‌کشاند هر طرف در حکم مرّ
عقلِ عقلند اولیا و عقل‌ها　　بر مثال اشتران تا انتها
(۲۵۱۲ /۱)

نکته قابل توجه این است که عرفان حرکت به سمت خدا با عقل و از مسیر عقل است نه مخالفت با عقل و طرد عقل. از آنجا که در عرفان با برداشت‌ها و خوانش‌های مختلف روبه رو هستیم معمولاً هر عارف از اصطلاحات خاصی استفاده می‌کند و این برداشت‌ها وتجلی‌های روحانی به صورت استعاره‌های مفهومی نمایان می‌شوند. «هر شاعر و عارفی در شکل بخشیدن به منظومه ذهنی و نگاه هنری خویش، نیازمند استفاده از چند استعاره مرکزی خواهد بود این استعاره‌ها هیچکدام محصول ذهن و زبان آن شاعر و آن عارف نیست.؛ غالباً چندین نسل سابقه دارد یا کلماتی است که در زندگی روزمره حضور همیشگی دارد؛ مثل آب یا آینه. ولی وقتی د قت کنیم کاربرد محوری‌این کلمات را در مجموعه آثار یک شاعر یا یک عارف ببینیم؛ متوجه خواهیم شد که همین کلمات معمولی و مکرر در منظومه ذهنی و نظام هنری و عرفانی او، چه نقش محوری و اساسی دارد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۲: ۵۵۵) استعاره مرکزی عقل کلی بهار است این خوشه‌های تصویری را به همراه دارد:

گفت پیغمبر ز سرمای بهار تن مپوشانید یاران زینهار

TED PROOF

زانکه با جان شما آن می‌کند | کان بهاران با درختان می‌کند
لیک بگریزید از سرد خزان | کآن کند کو کرد با باغ و رزان
راویان این را به ظاهر برده اند | هم بر آن صورت قناعت کرده اند
آن خزان نزد خدا نفس و هواست | عقل و جان عین بهارست و بقاست

(۲۰۵۱-۲۰۴۶/۱)

گرم گوید سرد گوید خوش بگیر | زان ز گرم و سرد بجهی وز سعیر
گرم و سردش نوبهار زندگی است | مایه صدق و یقین بندگی است
زآن کزو بستان جانها زنده است | زین جواهر بحر دل آکنده است

(۲۰۵۶-۲۰۵۸/۱)

PROOF

بهار حیات یافتن دوبارهٔ طبیعت است و انسان به عنوان جزوی ازاین طبیعت باید خود را در معرض بهاران قرار دهد اما باید از سرمای خزان دوری جست؛ چراکه وجود انسان را افسرده و پژمرده می‌کند. مولانا در ادامه با گذر از نمود ظاهری سخن پیامبر(ص) به مفهوم باطنی عناصر مرتبط با بهار اشاره می‌کند. منظور از بهار عقل و جان است و البته مراد از این عقل، عقل کلی است. همه انسانها دارای عقل جزیی هستند و باید شخصی کامل عقل یافت تا در اثر همنشینی با او، عقل جزیی کامل شود و به سوی حقیقت عروج کند. درحقیقت نفس‌های پاک افرادکامل همانند بهار و بادهای بهاری است که موجب حیات و رویش درخت وجود آدمی می‌شود. پس بر سالک است که کلام نرم و درشت پیرکامل را با گوش جان نیوش کند.

دربارهٔ رابطه استعاره و جهان بینی سخنوران باید گفت؛ در استعاره مفهومی اگرکل یک اثر بررسی شود و تمامی استعاراتی که مربوط به یک مؤلفه خاص هستند استخراج شود، جهان‌بینی مؤلف نسبت به مؤلفه‌ها آ شکار می شود. اگر حوزه مقصد، «انسان»

باشد در کل یک اثر می‌توان فهمید که نویسنده درباره شخص انسان چه اندیشه‌ای دارد.

آموزه‌های تربیتی ابیات بالا که سالک باید برای صعود به تجرید و رسیدن به صفای باطنی در قالب استعاره بهار باید بدان توجه کند، چنین است:

-عقل جزیی سالک برای صعود به تجرید و عظمت حقیقی باید با عقل کلی همنشین شود.

-تنها در سایه عنایت پیر و انسان کامل، باطن سالک باصفا و پرورده می‌شود.

-باید از سخنان اولیاالله هرچند درشت و خشن باشد، پیروی کرد.

۵-۳. تحول احوال درونی، بهار است

سالک در سیرو سلوک خود از لحظه شروع درپی تکمیل خود برمی‌اید و دراین مسیر از مراحل و منازل گوناگون می‌گذرد و هردم با منظره متنوعی مواجه می شود. توجه به درون سالک و ظاهر او همواره مورد توجه همگان بوده است. سالک می‌کوشد با طی کردن مقامات و احوال عرفانی، خود را در معرض جذبه حق قرار دهد و پس از رسیدن جذبه حق و قرار گرفتن در وجود او، مرحله مشاهده شکل می‌گیرد. اصطلاحاتی مانند سالک، مجذوب، سالک مجذوب و مجذوب سالک همه ناظر به دسته بندی مسیر عرفانی در سیر استکمالی عارف و سالک هستند. از نظر نسفی سالک در مراحل ابتدایی اصطلاحا در مرحله تلوین است که دراین مرحله اسیر شهوت بنده غضب و عاجز است و وقتی به مقام تمکین رسید بر شهوت و غضب خود مالک می‌شود. سالکی که در تلوین است در کثرت و شرک به سر می‌برد و آنگاه که به مقام تمکین راه می‌یابد در توحید و وحدت می‌آرامد. حد وسط تلوین و تمکین عشق و الهام است و پس از نازل شدن الهام در درونش به مرتبه عیان و تمکین را می‌یابد. مادامی که

سالک در تلوین است در عالم حس و عالم روح سفر می‌کند و با وارد شدن عشق در وجودش به تمکین می‌رسد. (ر.ک. نسفی، ۱۳۹۱: ۲۰۲– ۲۰۵)

مولوی برای بیان جایگاه تحولات درونی سالک در سیر و سلوک مجموعه‌ای از تصاویر و تناظرها را کنار هم چیده است و با تلقی ضمنی و صریح خود از تنوعات زبانی و درک متفاوت از این مهم در سیر و سلوک، توجه مخاطب را به خود جلب کرده است. ویژگی‌های معنایی و شبکهٔ شعاعی انعطاف‌پذیری که او به وجود آورده است حاصل رابطهٔ تعاملی مجموعه‌ای پیچیده از رخدادهای نظام زبان است.

او با انتخاب دو قلمرو مبدأ و مقصد برای استعاره مرکزی تحولات درونی بهار است و ذکر تناظرها و وجه‌شبه‌های مختلف با ذهن پویای خود، متناسب با فضا و زنجیره کلمات دست به خلق تصاویری می‌زند که ضمن تاثیرگذاری بهتر، ابعاد مختلف تحول درونی و ارتباط آن را با دیگر مفاهیم به خوبی برای مخاطب تفسیر می‌کند:

TED PROOF

می بباید آب و تابی توبه را / شرط شد برق و سحابی توبه را
آتشی آبی بباید میوه را / واجب آید ابر و برق این شیوه را
تا نباشد برق دل و ابر دوچشم / کی نشیند آ تش تهدید و خشم
کی بروید سبزهٔ ذوق وصال / کی بجوشد چشمه‌ها زآب زلال؟
کی گلستان راز گوید با چمن؟ / کی بنفشه عهد بندد با سمن
کی شکوفه آستین پرنثار / برفشاندن گیرد ایام بهار

(۱۶۵۳-۱۶۵۹/۲)

PROOF

توبه به عنوان موهبتی الهی شرایط خاصی را می‌طلبد. نباید با پشتگرمی توبه مرتکب هرگناهی شویم. در ابیات بالا مولانا براین باور است همان‌گونه که شرط خرمی و طراوت باغ و بوستان در فصل بهار رعد و برق و آذرخش آسمانی و بارش باران است در توبه کردن نیز شخص بعد از بیداری روح از غفلت و بی‌خبری و اظهار انزجار از گناهانی که مرتکب شده است. باید با اشک چشم و آتش دل و بکلی از گناه رها شود و اظهار پشیمانی کند و بدان بازنگردد. با اشک چشم و آتش دل سینهٔ خود را صیقلی کند تا آن تازگی و طراوت به باغ دل او برگردد و با انقلاب درونی و تحول احوال درونی وجود خود را بهتری کند.

آموزه‌های تربیتی ابیات بالا در قالب استعاره بهار چنین است:

-شرط توبهٔ خالص، تضرع و گریه زاری برای نشان دادن پشیمانی از خطا و اشتباه است.

۶-۳. بسط روحی، بهار است

در آثار و اقوال عارفان جملات زیادی درباره قبض و بحث ارائه شده است و تقریباً هسته مرکزی همه آنها بسیار به هم نزدیک و شبیه است. نکته جالب در سخنان بعضی از مشاهیراین است که «قبض و بست قابل انتقال است.» (رضایی، ۱۳۸۹: ۷۶) مولوی این

دو را ملازم هم می‌داند و در فیه ما فیه می‌گوید: «یکی مرا پرسید که رجا خود خوش است‌این خوف چیست؟ گفتم تو مرا خوفی بنما بی رجا یا رجایی بنمای بی خوف چون از هم جدا نیستند و بی همدیگر نیستند چون می‌پرسی مثلاً یکی گندم کارید رجا دارد که البته گندم برآید و در ضمن آن هم خائف است که مبادا مانعی و آفتی پیش‌اید پس معلوم شد که رجا بی خوف نیست و هرگز نتوان تصور کردن خوف بی رجا یا رجای بی خوف. (مولوی، ۱۳۷۴: ۹)

استعار شناختی «بسط روحی بهار است» از آن دست استعاره‌هایی است که حوزه‌های معنایی گوناگونی را تولید کرده است و شاعر برای تشریح و تبیین مفاهیم عرفانی مورد نظر خود، به کمک‌این استعاره، شبکه‌ای از روابط استعاری را میان مفاهیم به وجود آورده است. به طور کلی تولید و درک استعاره‌ها و تنوع معنایی موجود در مثنوی بر مبنای تجربیات زبانی ملموس مولوی شکل گرفته است واین تنوع معنایی فرصتی است برای پیوند مثنوی با حوزه‌های مختلف. این استعاره‌ها همچنین ابزاری است برای شناخت‌ایدئولوژی مولوی؛ به بیانی دیگر او با اندیشه‌ها وایدئولوژی‌های خاص خود در جهت نهادینه کردن باورهای بنیادی‌اش به تولید استعاره‌های متفاوت دست می‌زند.

ایجاد ارتباط میان عناصر و پدیده‌ها نقش اساسی در تازگی استعاره‌ها و خوشه‌های مربوطه دارد البته انتخاب ساختاری برای بیان‌این ارتباط‌ها بسیار مهم است و چه بسا تصویری کهنه و تکراری با استفاده از ساختار جدید، شکلی تازه و بدیع بپذیرد. بنابراین ساختاری که مولوی برای ارائه تصاویر برمی‌گزیند اهمیت و نقش قابل توجهی در ارتقای هنری شعر دارد. استعاره مفهومی "بسط بهار است" در نقش آهن ربایی است که دیگر خوشه‌ها را در میدان مغناطیس خود نگه داشته است:

استعاره مرکزی: بسط، بهار است

UNCORRECTED PROOF

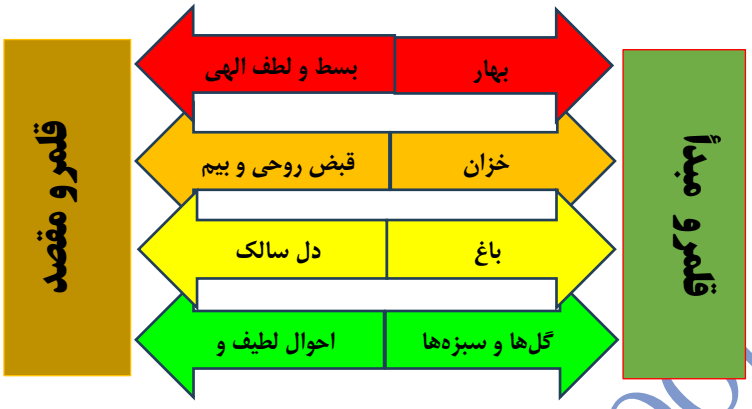

ای برادر، عقل یک دَم با خود آر — دَم به دَم در تو خزان است و بهار
باغِ دل را سبز و تر و تازه بین — پُر ز غنچه وَرد و سرو و یاسمین
ز انبهیِ برگ ، پنهان گشته شاخ — ز انبهیِ گُل ، نهان صحرا و کاخ
این سخن‌هایی که از عقلِ کُل است — بویِ آن گلزار و سرو و سنبل است
بویِ گُل دیدی که آنجا گُل نبود؟ — جوشِ مُل دیدی که آنجا مُل نبود؟
(۱۷۹۳-۱۹۰۰/۱)

مولانا در ابیات ۱۸۹۵-۱۸۹۲ با تصویر نیست شدن شاخ و برگ درختان در فصل بهار و مرگ طبیعت در پاییز و نوحه زاغان برای نابودی سبزه‌زاران و زنده شدن مجدد آن به فرمان «سالار ده»؛ یعنی خداوند، برآن است قدرت خداوند را در احیای مردگان و حشر و نشر موجودات در روز قیامت اثبات کند. در کلام مولانا پدیده‌های طبیعی و آفاقی همچون پلی انسان را به دنیای درون رهنمون می‌شود. گویا قیامتی دیگری وجود دارد که در درون عارفان رخ می‌دهد. محشری که با همه عظمتش بر جان انسان‌ها تجلی می‌کند و انقلاب درون عارفان را دگرگون می‌کند. از نظر او بهار و بسیاری تعابیر دیگر، همه و همه در خدمت بیان چیزی هستند که بیان ناشدنی است. بدین طریق سعی می‌کند جهان درون عارفان را بنمایاند از نظر او همانند همان خزان و بهاری که در طبیعت وجود

دارد، در وجود انسان نیزاین بهار و خزانی هست. منظور از خزان و بهار همان قبض و بسطی است که در وجود سالک پدیدار می‌شود.

چنین تعبیری در «فیه ما فیه» نیز آمده است:

«عارف گشاد و خوشی و بسط را نام "بهار" کرده است و قبض و غم را خزان می گوید چه ماند خوشی به بهار یا غم به خزان از روی صورت؟ الااین مثال است که بی‌این عقل آن معنی را تصور و ادراک نتواند کردن.» (مولوی، ۱۳۷۴: ۱۲) احوال سالک در زمان قبض همچون خزان افسرده و یخ‌زده می‌شود ولی‌این حال پایدار نمی ماند، زمان بسط، گشادگی‌ها و شکفتن‌ها می‌رسد. احوال بهاری و احوال پاییزی، قبض و بسط، غم و شادی، قحطی و خشکسالی، صلح و جنگ همه لازمه زندگی است. خداوند خافض (فرونهنده) و رافع (بالابرنده) است واین صفت پستی و بلندی در زمین و آسمان، در روزگاران، در مزاج آدمی، و در همه احوال جهان نیز هست. از نظر مولانا تعادل این جهان با این دو بال خافض و رافع است:

ایـن جهـان بـا ایـن دو پـر انـدر هواسـت زیـن دو جانهـا مـوطن خـوف و رجاسـت

(۱۸۵۳/۶)

اما نکته قابل تأمل آن است که قبض و بسط‌ها و غم‌ها و شادی‌ها، کامیابی‌ها و پیروزی‌ها و شکست‌ها و ناکامی‌ها و اندوه‌ها هم هیچ یک پایدار نیستند. سالک نباید وجود خود را وابستهٔاین قبض و بسط‌ها و غم‌ها و شادی‌های عاریتی و موقتی کند؛ چراکه باغ سبز عشق الهی به غیر ازاین نمودهای طبیعی و عاریتی ثمرهای دیگری هم دارد و شیرین‌ترین آن میوهٔ «عاشقی» است که از هردوی این«انفعالات زودگذر نفسانی» (زمانی، ۱۳۸۶: ۵۶۵) والاتر و جاودانه است. آنها خود و خدای خود را در درون خود یافته و اگر چنین باشد، بهار واقعی هم در مملکت وجودشان حضور دارد:

باغِ سبزِ عشق، کو بی مُنتَهاست　　جز غم و شادی در او بس میوه‌هاست
عاشقی زین هر دو حالت برتر است　　بی‌بهار و بی‌خزان، سبز و ترست
(۱۷۹۳-۱۷۹۴/۱)

آموزه‌های تربیتی ابیات بالا در قالب استعاره بهار چنین است:

- از پدیده‌های آفاقی باید متوجه پدیده‌های درونی شد.
- پرهیز از استغنا در برابر ولی مرشد و ضرورت رعایت ادب در برابر او.
- مرشد کامل وهادی لایق با دم مسیحایی خود روح نشاط و سرور را در قلب بشر می‌دمد و او را از دام نومیدی و رنج می‌رهاند.
- در زمان بسط باید رعایت ادب را به جا آورد.
-آنچه مهم است عشق الهی و عاشقی است، نباید وابسته قبض و بسط (انفعالات زودگذر نفسانی) بود.
-قبض نیز در کنار بسط ضروری است. حقیقت روحانی انسان از طریق آزمون و ابتلا آشکار می‌شود. گوهر معنوی انسان از طریق ابتلا به ظهور میرسد:

آن بهاران، لطفِ شِحنهٔ کبریاست　　وآن خزان، تخویف و تهدیدِ خداست
و آن زمستان، چار میخِ معنوی　　تا تو ای دزدِ خفی ظاهر شوی
(۱۵۶۳/۲-۲۹۶۰)

۷-۳. رستاخیز، بهار است

برای همه ادوار جهان انتهایی ترسیم و تصور شده است چنین وضعیتی از توصیف انتهای عالم در عرفان اسلامی قابل توجه است در عرفان اسلامی‌این مفهوم را قیامت یا رستاخیز می‌نامند در اکثر متون عرفانی از قیامت، رستاخیز، معاد و آخرت به گونه‌های مختلف سخن به میان آمده است و در تفصیل آن واینکه حقیقت آن چه چیزی است بسیاربحث شده است. قیامت یک واژه قرآنی است که در قرآن هفتاد مرتبه و در همه موارد به

PECTED PROOF

صورت یوم القیامت آمده است. ابن عربی در فتوحات مکیه از آخرت و قیامت بسیار سخن گفته است. قیصری در مقدمه شرح خود بر فصوص‌الحکم ابن عربی قیامت را پنج نوع معرفی می کند: «خلاصه آنکه اقسام قیامت پنج است قیامتی که در هر لحظه می‌باشد، قیامتی که به واسطه مرگ طبیعی است، قیامتی که به سبب مرگ ارادی است، قیامتی که موعد منتظر است و قیامتی که به واسطه فنای عارفان می‌باشد.» (قیصری، ۱۳۸۷: ۹۹)

رستاخیز و مرگ از موضوعات مهمی است که مولوی بارها در مثنوی به آن توجه کرده است و آن را آغاز زندگی جدیدی در دنیای دیگر می‌داند. او مرگ را یک واقعیت اجتناب ناپذیر می‌داند که همه انسان‌ها روزی بایداین مرحله را از سر بگذرانند. او در بسیاری از داستان‌ها و حکایت‌های مثنوی، دیدگاه خود را درباره مرگ و رستاخیر تشریح می کند.

مولوی برای توضیح رستاخیز مجموعه‌ای از تقابل‌ها را همراه با شبکه معنایی ملموس و تجربی با مخاطب به اشتراک می گذارد. او از واژگان و ساختارهای گوناگونی استفاده می کند تا بتواند معنای مطمح نظرش را به خواننده انتقال دهد؛ گزینش واژه ها و ساختارها در اثر او از الگوی فکری وایدئولوژی خاص پیروی می کند. در حقیقت‌این‌ایدئولوژی است که چگونگی استفاده از صورت‌های زبانی را رقم می‌زند.
شاعر در استعاره مفهومی "رستاخیز بهار است" با انتخاب ویژگی‌های خاص از یک حوزه معنایی و عاطفی سازی فضا، بار احساسی جمله‌ها را تغییر داده است تا با افزایش بار احساسی باورپذیری آن را افزایش دهد:

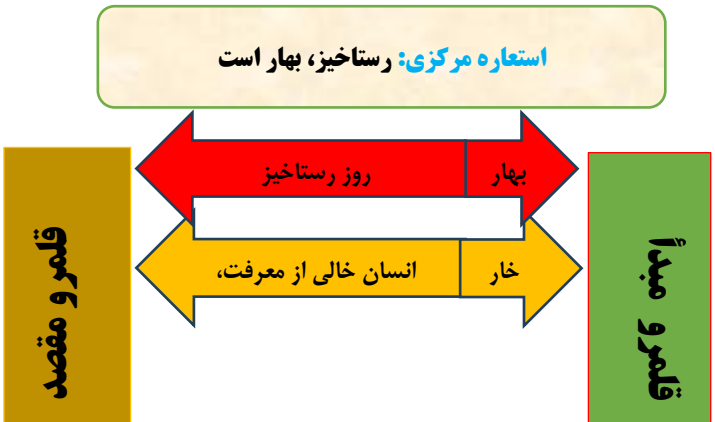

UNCORRECTED

پس قیامت روز عرض اکبر است — عرض، او خواهد که با کرّ و فر است
برگِ یک گُل چون ندارد خارِ او — شد بهاران، دشمنِ اسرارِ او
و آنکه سَر تا پا گُل است و سوسن است — پس بهار، او را دو چشمِ روشن است
خارِ بی معنی خزان خواهد خزان — تا زَنَد پهلویِ خود با گُلستان
تا بپوشد حُسنِ آن و ننگِ این — تا نبینی رنگِ آن و رنگِ این
پس خزان او را بهار است و حیات — یک نماید سنگ و یاقوتِ زکات
باغبان هم داند آن را در خزان — لیک دیدِ یک، به از دیدِ جهان
پس همی‌گویند هر نقش و نگار — مژده مژده، نک همی‌آید بهار
تا بُوَد تابان، شکوفه چون زِره — کی کند آن میوه‌ها پیدا گره؟
چون شکوفه ریخت، میوه سَر کند — چونکه تن بشکست، جان سر بر زند
میوه معنی و شکوفه صورتش — آن شکوفه مرده، میوه نعمتش
چون شکوفه ریخت، میوه شد پدید — چون که آن گم شد، شد این اندر مَزید

(۱/ ۲۹۳۱)

تحولات شگفت‌انگیز طبیعت در فصل بهار همواره مولانا را به یاد رستاخیز می‌اندازد و نکته‌های عمیقی را از آن استنباط می‌کند. از نظر مولانا بهار برهانی روشن برای اثبات روز قیامت است. همان‌گونه که در بهار همهٔ طبیعت یک‌باره از شور و نشاط زندگی سرشار می‌شود و زمین درونیات خود را آشکار می‌کند و ماهیت زیبا و پرطراوت گل

ED PROOF

و شکوفه و گوهر زشت خار پدیدار می‌شود، قیامت نیز روز «عرض اکبر» و روز نمودار شدن حقایق است؛ رستاخیز برپا می‌شود و مردگان برای زندگانی جدیدی برانگیخته می‌شوند.

«خار» استعاره از انسان‌های عاری از معنا، غافل و بدکاری است که چون گوهر زشت آنها در قیامت نمودار می‌شود و درون ناپاکشان جلوه‌گر می‌شود، از بهار که همان رستاخیز است واهمه دارند و پیوسته خواهان خزان دنیا هستند. در مقابل نیکوکاران که نهادی نیک و سرتا پا گل و سوسن دارند، بهار سبب روشنی چشمان آنهاست. در ادامه مولانا تکامل روحی انسان همانند تکامل و رویش گیاهان تدریجی می‌داند و معتقد است میوهٔ جان، زمانی آشکار و تناور می‌شود که جسم خاکی انسان همچون شکوفه‌های درختان بریزد و بشکند و از خواهش‌های نفسانی خود بکاهد.

آموزه‌های تربیتی این ابیات در قالب استعاره بهار چنین است:

-انسان باید مراقب اعمال خود دراین دنیا باشد تا در قیامت سیه روی نباشد.
- دریافت حقیقی انسان کامل بهتر از دریافت ناقص همه مردم دنیاست.
- تکامل روحی انسان تدریجی است.
-تا زمانی که سالک خواهش‌های نفسانی تن را رها نکند، جان و روانش رشد نخواهد کرد.

۴. نتیجه‌گیری

معماری زبان و تصویر در مثنوی مولوی مستعد شبکه انعطاف‌پذیری از معنا و تصویر است تا متناسب با فضا و زنجیره کلمات در هیئت‌هایی نمادین و استعاری ذهن مخاطب را به مکث وادارد و او را رندانه اقناع کند. او به شکل متمایزی اندیشه‌های تربیتی خود

را در جدال دائمی فضـــائل و رذائل اخلاقی آدمیان طرح و بســـط می‌دهد در قالب حکایت‌ها و استعاره‌های خوشه‌ای، دایره محدود و بسته معانی را وسعت می بخشد.

بهـار جـایگـاه مهمی در برانگیختن و تحریـک عواطف شـــاعر دارد و مولوی در مجموعه‌ای از تعاملات و تقابل‌ها، شبکه‌های معنایی ملمو سی را -همراه با قرائتی نوین و برداشـتی جدید- با آن با مخاطب خود به اشـتراک می گذارد. از نظر او لازمه حیات اجتماعی، تحولات روحی و درونی یا همان پدیدار شدن بهار ا ست. مؤلفه‌های تعلیمی که در مثنوی مولانا با استفاده از استعارۀ بهار بررسی و استخراج شده است عبارتند از: رهایی از قید آب و گِل، برتری قلمرو جهان درونی، پذیرش عیب و خطای خود، بهتر بودن دریافت حقیقی انســان کامل، تدریجی بودن تکامل روحی انســان، رشــد جان و روان ســالک در گرو رهاکردن خواهش‌های نفســانی تن، رعایت ادب در مقابل ولیّ مر شد ادب، ساکت و خموش بودن در برابر ا ستاد کامل،نمایان شدن ا سرار باطن در سایۀ همنشینی مرشد کامل، تمییز داده شدن روحیات آدمیان به وسیلۀ انبیا و اولیا، پرهیز از استغنا در برابر ولی مرشد، دماندن روح نشاط و سرور در قلب بشر و رهایی او از دام نومیدی و رنج، آشــکار شــدن حقیقت روحانی انســان از طریق آزمون و ابتلا،رعایت ادب در زمان بســط، عدم وابســتگی به قبض و بســط (انفعالات زودگذر نفســانی) و ضرورت تضرع و گریه و زاری برای توبه خالص و اظهار ندامت.

منابع

ابن عربی (بی‌تاریخ)، **فتوحات مکیه**، بیروت، دارالصادر.

اسـپرهم، داوود و سـمیه تصـدیقی (۱۳۹۷)، **ا ستعاره شناختی ء شق در مثنوی مولانا**، مجله متن پژوهی، شماره ۷۶، صص ۸۷-۱۱۴.

افراشـی، آزیتا (۱۳۹۰)، **روندهای جدید پژوهش در معنی شنا سی شناختی**، *مجله پژوهشگران*، شماره ۲۳، صص ۲۳۸- ۲۵۴.

امیدعلی، حجت اله (۱۴۰۰)، **تحلیل خشم در مثنوی مولوی بر اساس نظریه استعاره مفهومی لیکاف**، متن پژوهی ادبی، دوره ۲۵، صص ۶۰-۸۵.

انقروی، رسوخ الدین اسماعیل (۱۳۴۸)، **شرح کبیر انقروی بر مثنوی مولوی**، ترجمه عصمت ستارزاده، جلد سوم، تهران: دهخدا.

بهنام، مینا (۱۳۸۹)، **بررسی استعاره مفهومی نور در دیوان شمس**، مجله نقد ادبی. تابستان. شماره ۱۰، صص ۹۱-۱۱۴.

خاتمی، احمد و صدیقه کاردان (۱۳۹۶)، **بررسی نمادهای ابدال در حکایت دقوقی**، مجله ادبیات عرفانی، شماره۲۶، صص ۱۱۵-۱۴۲.

رضایی، فخرالدین و لیلا هاشمیان (۱۳۸۹)، **تاملی در قبض و بست عارفانه**، نشریه عرفانیات در ادب فارسی، شماره ۴، صص ۷۲ تا ۷۹.

زمانی، کریم (۱۳۸۶)، شرح جامع مثنوی مولوی، تهران: اطلاعات.

زرین‌فکر، مژگان و همکاران (۱۳۹۲)، **استعاره مفهومی رویش در معارف بهاء ولد**، مجله ادبیات عرفانی، شماره۹، صص ۱۳۷-۱۷۲.

سلطانی، فاطمه و طاهره میرهاشمی (۱۳۹۸)، **بررسی استعاره مفهومی «جهان هستی، درخت است» در متون عرفانی**، مجله ادبیات عرفانی، شماره ۲۰، صص ۷-۳۱.

شریفی مقدم، آزاده (۱۴۰۰)، **الگوی ا ستعاری «نمونه اعلای ع شق» در پیکره لیلی و مجنون بر اساس الگوی عشق کووچش**، مطالعات زبانی و بلاغی، شماره ۲۶، صص ۲۶۱-۲۸۴.

شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۲)، **زبان شعر در نثر صوفیه**، تهران: سخن.

علاّمی. ذوالفقار (۱۳۹۵)، **تحلیل شناختی استعاره مفهومی جمال در مثنوی و دیوان شمس**، دو فصلنامه زبان و ادبیات فارسی. بهار و تابستان. شماره ۸۰، صص ۱۷-۱۵۹.

فولادی، محمد و محمدرضا یوسفی (۱۳۸۳)، **جایگاه عقل و مراتب آن در مثنوی مولوی**، مجله پژوهش‌های فلسفی کلامی، شماره ۲۲، صص ۸۱-۱۱۱.

قیصری، داوود بن محمود (۱۳۸۷)، **شرح قیصری بر فصوص الحکم ابن عربی**، ترجمه محمد خواجوی، تهران: مولی.

لیکاف، جرج (۱۳۹۰)، **نظریه معاصر استعاره**، با همکاری گروهی از مترجمان به کوشش فرهاد ساسانی، چاپ دوم، تهران: سوره مهر.

گندمکار، راحله و امید طبیب زاده (۱۳۹۶)، **بررسی مجاز در زبان فارسی بر مبنای نظریه مفاهیم و الگوهای شناختی**، مجله زبان پژوهی، شماره ۲۳، صص ۱۵۱-۱۷۶.

لیکاف، جرج و مارک جانسون (۱۳۹۶)، **استعاره‌هایی که باور داریم**، ترجمه راحله گندمکار، تهران: نشر علمی.

مرتضائی، سید امیرحسین و محمود فتوحی (۱۴۰۰)، **استعاره مفهومی و فردیت خلاق ادبی**، مطالعات زبانی و بلاغی، شماره ۲۳، صص ۱۷۵-۲۰۴.

مولوی، جلال‌الدین بلخی (۱۳۸۰)، گزیدهٔ غزلیات شمس، به کوشش محمدرضا شفیعی کدکنی، شرکت سهامی کتابهای جیبی، چاپ چهاردهم.

ـــــــــــــــ (۱۳۷۴)، **فیه ما فیه**، تصحیح جعفر مدرس صادقی . تهران: مرکز.

ـــــــــــــــ (۱۳۸۶)، مثنوی معنوی، تهران: هرمس

نسفی، عزّ الدین (۱۳۹۱)، **کشف الحقائق**، تصحیح سید علی اصغر میرباقری فرد، تهران: سخن.

UNCORRECTED PROOF

ولی‌زاده پاشـا، لیلا (۱۳۹۷)، **مفهوم سازی ع شق در غزلیات شمس و برر سی ارتباط آن با مضامین قرآنی از دیدگاه معنی شناسی**، مجله پژوهش‌های ادب عرفانی. تابستان. شماره ۳۷، صص ۱-۳۶.

ها شمی، زهره (۱۳۸۹)، **نظریهٔ ا ستعارهٔ مفهومی از دیدگاه لیکاف و جانسون**، ادب‌پژوهی. شماره ۱۲. صص ۱۱۹-۱۴۰.

References

Ibn Arabi (no history), the conquests of Mecca, Beirut, Dar al-Sadr.
Esparham, Dawood and Samia Attari (2017), Cognitive Metaphor of Love in Rumi's Masnavi, Text Research Magazine, No. 76, pp. 114-87.
Afrashi, Azita (2010), new research trends in cognitive semantics, researchers magazine, number 23, pp. 238-254.
Omidali, Hojjat allah (2021), analysis of anger in Mawlawi's Masnavi based on Likaf's conceptual metaphor theory, literary research text, volume 25, pp. 60-85.
Anqorovi, Rosukhoddin Ismail (1970), Kabir Anqorovi's Commentary on Maulavi's Masnavi, translated by Esmat Sattarzadeh, Volume 3, Tehran: Dehkhoda.
Behnam, Mina (2009), Studying the Conceptual Metaphor of Light in Divan Shams, Journal of Literary Criticism. Summer. No. 10, pp. 91-114.
Khatami, Ahmed and Seddiqeh Kardan (2016), Examining Abdal Symbols in Daqoghi's Tale, Journal of Mystical Literature, No. 26, pp. 115-142.
Rezaei, Fakhreddin and Leila Hashemian (2008), Reflections on Mysticism, Erfaniyat in Farsi Literature, No. 4, pp. 72-79.
Zamani, Karim (2007), Molavi's Comprehensive Commentary, Tehran: Information.
Zarrinfekr, Mozhgan et al. (2012), Conceptual Metaphor of Growth in the Teachings of Bahá'u'llád, Journal of Mystical Literature, No. 9, pp. 137-172.
Soltani, Fatemeh and Tahereh Mir Hashemi (2018), Researching the Conceptual Metaphor "The Universe is a Tree" in Mystical Texts, Journal of Mystical Literature, No. 20, pp. 7-31.
Sharifi Moghadam, Azadeh (2020), the metaphorical pattern of "the supreme example of love" in the figures of Lili and Majnoon based on the love pattern of Kovech, Linguistic and Rhetorical Studies, No. 26, pp. 261-284.
Shafi'i Kadkani, Mohammad Reza (2012), The Language of Poetry in Sofia's Prose, Tehran: Sokhn.

UNCORRECTED PROOF

Allami Zulfiqar (2016), cognitive analysis of Jamal's conceptual metaphor in Masnavi and Diwan Shams, two quarterly journals of Persian language and literature. spring and summer. No. 80, pp. 159-17.
Fuladi, Mohammad and Mohammad Reza Yousefi (2013), the place of reason and its levels in Malawi's Masnavi, Theological Philosophical Research Journal, No. 22, pp. 111-81.
Qaysari, Dawood bin Mahmoud (2008), Qaysari's commentary on Ibn Arabi's Fuss al-Hakm, translated by Mohammad Khajawi, Tehran: Molly.
Leik off, George (2011), The Contemporary Theory of Metaphor, with the collaboration of a group of translators under the efforts of Farhad Sassani, 2nd edition, Tehran: Surah Mehr.
Gandomkar, Rahele and Omid Tabibzadeh (2016), Permissive investigation in Persian language based on the theory of concepts and cognitive patterns, Journal of Language Research, No. 23, pp. 151-176.
Leik off, George and Mark Johnson (2016), Metaphors that we believe, translated by Rahele Gandomkar, Tehran: Scientific Publication.
Mortezaei, Seyyed Amirhossein and Mahmoud Fotuhi (2020), Conceptual Metaphor and Creative Literary Individuality, Linguistic and Rhetorical Studies, No. 23, pp. 175-204.
Molavi, Jalaluddin Balkhi (2001), selection of Ghazaliat Shams, edited by Mohammad Reza Shafi'i Kadkani, Pocket Books Company.
Molavi, Jalaluddin Balkhi (1990), Fiehe Ma Fieh, corrected by Jafar Modares Sadeghi, Tehran: Centeral
Molavi, Jalaluddin Balkhi (2004), Masnavi Manavi, Tehran: Hermes
Nasafi, Ezzeddin (2013), Kashf al-Haqayq, corrected by Seyyed Ali Asghar Mirbaghri Fard, Tehran: Sokhn.
Vali-zadeh Pasha, Leila (2017), Conceptualization of love in Shams's sonnets and its relationship with Quranic themes from the point of view of semantics, Journal of Mystical Literature Researches. Summer. No. 37, pp. 1-36.
Hashemi, Zohra (2010), the theory of conceptual metaphor from the point of view of Likoff and Johnson, literary studies. No. 12. pp. 119-140.

UNCORRECTED PROOF